

هنوز در جاده نجومی خود طی  
مراحل میکند! همچین پرتو  
اعمال حسنه شما راه می پیماید  
حتی در صورتیکه خود عمل  
مدتهاست به انجام رسیده. پس هر  
قدر اعمال شما فراموش و دفن  
شود اشعه آنها همیشه فروزان  
خواهد ماند.

«نیچسه»

من میدانم که آن لرزش که  
قلب مضطرب من برای اجرای  
یک نیکی تولید میکند، آری این  
لرزش ضعیف که اهتزاز بهترین  
جزو حیات من است، در آغوش  
ابدیت الی الابد در حرکت  
خواهد ماند.

«سولی پرودوم»

ما را مانند سایه تعاقب میکنند  
و ما را نسبت بجنس خود یا به  
بدی و یا بخوشی میکشند!  
«عمر چینی»

مرد آفریده فکر خودش است  
هر چه درین زندگی فکر کند  
بعدها همان خواهد شد.  
از کتاب «اوبا نیشاد»

نه در هوا، نه در قعر دریا  
نه در سینه کوهها و نه در جزوی  
از اجزای عالم، جائی نیست که  
انسان در آنجا از دست تنایج  
اعمال خود گریبان خود را رها  
تواند کند.

«بودا»

هر یک از ثمرات فضیلتهای  
شما مانند ستاره ای است که  
خاموش می شود ولی پرتو آن

## مردان نامور

### حاج سلطانی گنابادی

بقلم آقای امیرقلیخان امین

مقدمه از طرف ایران شهر:

در میان مشاهیر علمای ایران آنانکه علم را با عمل و فضایل

اخلاقی در نفس خود جمع کرده‌اند باید در نظر ارباب پیش مقامی بالاتر داشته باشند چونکه شرح زندگانی رجال بزرگ وقتی در نهاد نژاد جدید مؤثر واقع می‌شود و زمانی افراد ملت را تشویق و هدایت می‌کند که به‌پند صاحب شرح حال يك نمونه عملی از علم و فضیلت بوده است! بهمین جهت است که اکثر علما و روحانیان امروزی هر قدر مردم را تحریک و تحریص به تمسک و حفظ قوانین دین مینمایند اثری نمی‌بخشد چونکه خود بگفته‌های خویش عمل نمی‌کنند و تمام وعظها و پندها و تبلیغات آنان در دایره لفظاً محصور میماند و در نفس خود ایشان یا صورت خارجی پیدا نمی‌کند و یا غالباً برخلاف آنچه می‌گویند جلوه‌گر و فحوای «يقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم!» ظاهر می‌شود!

آیا در میان اشخاصی که امروز خود را پیشوای امت و حامی شریعت می‌دانند و فخر می‌کنند که از شیعیان علی ابن ابیطالب محسوب هستند يك فرد نشان می‌توانید بدهید که تبعیت از مکارم اخلاقیه علی بن ابیطالب کند که مزدوری یهود را میکرد تا با ریش دست خود اعاشه خانواده خود را راه بیندازد؟ و بگرسنگی تن درمیداد و بنان جو و لباس پاره قناعت میفرمود و باز در همین حال آنچه را داشت بذل فقرا مینمود؟! آیا کسی را از میان مالکان رقاب این ملت نایباً پیدا می‌توانید بکنید که از راه حلال و با دسترنج خود امرار معیشت کند و احکام امر بمعروف و نهی از منکر را اول در نفس خود مجری سازد؟ بقول خواجه عرفان:

حیرتی دارد دلم زین واعظان خیره‌رو

کأنچه در منبر همی‌گویند کمتر میکنند

بلی این مدعیان نیابت امام و صیانت اسلام هر چه سنگ دیانت بسینه می‌زنند و هر های و هوی و جوش و خروش که با-م

حمایت دین و حفظ شریعت خیرالمرسلین میکنند همه از راه ریا و خودپرستی و همه برای پر کردن شکم و سیر کردن دیو شهوت و ریاست است و بس! اینها غافلند که دین را آلت رزق و مایه جمع زخارف دنیا و وسیله تسکین حرص و طمع قرار دادن جز رو سیاهی و تشدید عذاب الهی نتیجه دیگر ندارد چنانکه خداوند فرموده: کبر مقتاً عند الله ان تقولوا مالا نقلون!

بنا برین باید علما و حکما و عرفائی را که هم در امر معیشت و حوایج دنیوی با رنج دست خود کار کرده و هم از ارشاد مردم و دعوت آنان براه تقوی و امانت و حقانیت فارغ نه گشته اند همیشه بر دیگران ترجیح داد و از تعظیم و تکریم نام ایشان فرو نگذاشت!

شهید مرحوم حاج سلطانعلی گنابادی از زمره این علمای روحانی و سرحلقه سلسله علیه عرفای نعمه الهی بوده است و باید در گنجینه دلهای دوستداران حقیقت و معرفت نام ایشان با احترام تمام محفوظ ماند!

مرحوم شهید، جامع کمالات معنوی و صوری بوده معنای الفقر فخری در وجود مقدسش تحقق یافته و صفت اهل الهی و فقر و درویشی که جز استغناء طبع و رفع حوایج با کدیمین و بی نیازی از ما سوی الله و آزادی از قیود نفس اماره چیز دیگر نیست در همه اعمال و اخلاقی تجلی نموده بود!

وقتی که شخص، در تاریخ اجتماعی ایران به وجود اینگونه رجال پاکدامن و پرهیزکار و با شرافت و دیانت بر میخورد غنچه سرور و مباحات در بوته دلش بشکفتن میآغازد! ولی از طرف دیگر وقتی که می بیند که بسیاری از این قبیل مجذوبان جمال حق و سیراب شدگان جام محبت الهی، بتحریر معاندین بدفطرت و

در دست عوام نایبنا و محروم از حس بشریت بدرجه شهادت رسیده‌اند بی‌اختیار بگریه می‌افتد و از این اعمال زشت و فجیع هموطنان خود شرمند می‌گردد!

نمیدانم این ملت جاهل و بدبخت کی بحد رشد و بلوغ خواهد رسید و کی این خونهای بناحق ریخته را که جین حیان اجتماعی او را رنگین کرده است با دستهای ندامت و استغفار در آب حق شناسی خواهد شست؟

امروز افتخار به وجود چنین عشاق پاکباز عالم معنی، کافی نیست. باید غبار این ستم و جفا را که اسلاف ما در حق آنان روا داشته‌اند از صفحه قلب روح آنان پاک کنیم. باید راهی را که آنان رفتند پیمائیم و زندگی آنان را برای خود سرمشق سازیم تا بلکه بدین وسیله بتوانیم جزئی از حقوق ایشان را که در گردن ما دارند ادا و خطاهای گذشتگان را تصحیح کرده روح آن بزرگواران را شاد سازیم و برای آیندگان نمونه‌ای از حب حقیقت یادگار گذاریم!

این شرح حال مختصر و مفید را آقای امیر قلیخان امین اصفهانی که خود یکی از جوانان مهذب پاکدل و مستعد هستند بدین نیت مقدس بتحریر آورده‌اند و امیدوارم که مطالعه آن دل‌های حساس و پاک خوانندگان مجله را بجوشش بیاورد و یک حس محبت بی‌آلایش نسبت باینگونه نفوس ذکیه در قلب ایشان تولید کند!

البتین قسمتی که از تاریخ بشر مورد توجه علمای این عصر گردیده و جم غفیری از دانشمندان علم اخلاق را به بحث و فحص مشغول داشته است همانا سرگذشت مردمان نامور و اشخاص عالی قدر است که یک عده معنابهی از صفحات عریض و طویل تاریخ



زندگانی بشر را این دسته مردمان بزرگ اشغال و به شرح  
زندگانی خود اختصاص داده‌اند.

اگر در سرگذشت این فرقه نامور دقت نموده و مورد مطالعه  
خاص قرار دهیم می‌بینیم همه جا بدو دسته بزرگ تقسیم و هر  
دسته طوری دنیای بشریت را تکان داده‌اند. يك دسته مردمان فاتح  
و جنگجو و خلاصه اشخاصی هستند که وقتی شروع بخواندن  
ترجمه حال آنها می‌نمائیم می‌بینیم سطور تاریخ زندگانی اینها بوی  
خون میدهد! و دسته دیگری که در مقابل این دسته کاملاً يك زمرة  
فوق‌العاده برجسته‌تری بشمار می‌روند و همیشه آن دسته قوی را  
ناگزیر با احترام خود نموده و حتی آنها را وادار کرده‌اند تا با  
کمال قدرتی که دارا هستند در برابر ایشان بزانو درآیند دسته  
حکما، فلاسفه، عرفا و دانشمندان و یا بعبارت دیگر استادان و  
مربیان روح انسانیت می‌باشند.

ایران و این سرزمین کهن سال، هر چند همواره از وجود  
دسته اول نیز کاملاً بهره‌مند بوده، میتواند بوجود دسته دوم همیشه  
بعالم انسانیت افتخار نماید و از آنجائیکه تاریخ مدنیت او شروع  
می‌شود همه جا يك عده از این بزرگان و دانشمندان خود را به  
دوستانان بشر معرفی میتواند نماید.

قطعه شرق عموماً و مملکت ایران خصوصاً بواسطه همین وجود  
های ذقیمت و نادی که همواره در حجر تربیت خود پرورش  
داده، همیشه يك مقام عظمت و شایان تقدیسی را در تاریخ بشریت  
پرای خود احراز کرده است.

ایران سرزمینی است که غالباً نه بلکه همیشه توانسته است  
از خود دانشمندی بوجود آورد که اوراق نفیس حکمت و عرفان  
بواسطه آنان قدر و قیمت پیدا کرده و هیچگاه نگذارده که شهر

دانش سایه خود را از سر علم و معرفت باز گیرد!  
 آنچه که تاریخ ادبیات ما را ذیقدر کرده و آنچه که ادبیات  
 ما توانسته است بوسیله آن موقعیت حقیقی معنوی خود را در جامعه  
 دنیا حفظ کند فقط و فقط بواسطه وجود يك دسته از عرفا و حکما  
 و دانشمندان فوق العاده برجسته این سرزمین است که بیانات و  
 اشعار و کلمات حکمت آمیز ایشان همواره استادان و معلمین ادب  
 مغرب زمین را به حیرت و تعجب در آورده و یکمرتبه ملل غربی را  
 مثلاً و امیدارند که فلان کلوب با اسم خیام و فلان کوچه بنام سعدی  
 و فلان مجمع بافتخار حافظ تأسیس و بنا شود!

هیچوقت قصاید مداحین و شعرائی که از بعد از اسلام در  
 این مرز و بوم در ادبیات ایران عرض وجود کرده، آنطوری که  
 باید مورد احترام نبوده و نیست. هیچوقت غزلیات خشک و بی روح  
 و اشعار بی مفز و تملق آمیز قابل قتل و ترجمه نبوده و نخواهد  
 بود. بهمچنین گویندگان آن قصاید و غزلها هم نامشان در جریده  
 مردان نامور ثبت نشده و نخواهد شد.

این عرفا و حکمائی از قبیل جلال الدین بلخی مشهور بملائی  
 رومی، فریدالدین عطار، عمر خیام، سعدی، حافظ، جامی و  
 غزالی، ابن سینا، بایزید بسطامی، خواجه عبدالله انصاری،  
 خواجه نصیر طوسی، بابا طاهر عریان، شاه نعمه الله ولی، شیخ  
 شبستری، نور علیشاه و غیره و غیره اند که ایران و این سرزمین  
 باستانی را آنطوری که شایسته يك مرز و بوم دانش و حکمت و عرفان  
 است بدنیای بشریت معرفی کرده و مستشرقین بزرگ را وادار  
 نموده تا آثار گرانبهای آنها را بهر قیمتی که هست تحصیل نمایند  
 و آن لآلی حکمت را به ممل روشن فکر خود تقدیم دارند.

حالا من برای اینکه نام یکی از این قبیل اشخاص زنده را

زنده‌تر نموده و از این راه خدمتی به تذکره حکما و عرفای ایران نموده باشم حسب الامر استاد معظم آقای کاظم زاده ذیلاً بترجمه احوال یگانه فیلسوف ربانی مرحوم حاج ملا سلطانهلی کنابادی علیه الرحمه پرداخته و لزوماً تذکر میدهم که هر چند اغلب افراد خانواده قدیمی ما منسوب به سلسله علیه شاه نعمه‌اللهی میباشند و خود در میان آنها نشو و نما نموده‌ام معذک تا کنون خود موفقاً بقبول عقاید این فرقه نگردیده‌ام و بهمین مناسبت بخواهندگان محترم ایران‌شهر قول میدهم که آنچه می‌نویسم مبنی بر یک سلسله تحقیقات دقیقه است نه حسابات شخصیه.

### نسب خانوادگی

فیلسوف ربانی، حکیم صمدانی، سر حلقه عرفای قرن سیزدهم هجری مرحوم حاج ملا سلطان محمد مشهور به حاج ملا سلطانهلی شاه کنابادی رحمة الله علیه سلسله نسبش باین وجه است: حاج ملا سلطان محمد ابن حیدر محمد بن دوست محمد بن نور محمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی. این خانواده اباً عن جد از اجله علماء و بعضی از آنها از سلسله ددایش نعمه‌اللهی بوده و در حدود خراسان همیشه طرف تکریم و احترام و مرجع امور بوده‌اند، مخصوصاً حاج قاسمعلی که یکی از بزرگان زهاد دهر و معارف عصر خود بوده است. این خانواده اصلاً از طایفه مشهور به «بیچاره» که منسوب به امیر محمد و امیر احمد که از اولاد امیر سلیمان بوده‌اند میباشند. و امیر سلیمان مذکور با اولاد و طایفه خود که از بنی خزاعه بوده‌اند همواره در خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام حاضر بوده‌اند و بنا بر آنچه که از فرامین سلاطین صفویه مفهوم می‌شود، آن حضرت فرموده بودند: ایامی

خواهد شد که از مردم چویان یکی و سایر عوارضات مطالبه می شود، لهذا اولاد امیر سلیمان و طایفه او را از این عوارضات معاف فرمودیم. در هنگام توجه حضرت ثامن الائمه بخراسان امیر محمد و امیر احمد مزبور در فوق دست توسل بدامن آن حضرت زده و آن حضرت آنها را به «بیچاره» خطاب فرمودند و بعد از آن این عنوان بر روی این طایفه باقی ماند. در زمان سلاطین صفویه بزرگان این خاندان فرمان واجب‌الاذعان حضرت سلطان خراسان را بآنها ارائه داده و بر طبق آن از سلاطین صفویه نیز تحصیل فرمان معافی مینمایند که هنوز در میان خانواده معروف به بیچاره فرامین مذکوره موجود میباشد و مضمون آنها از این قرار است که بموم حکام و بیگلر بیگیان و ضباط امر و خطاب گردیده که چون طایفه امیر سلیمان از چویان یکی و سایر عوارضات معاف بوده‌اند لهذا باید درین زمانها هم هر کجا باشند معاف شوند. مقصود از اظهار این جمله این است که کاملاً تعیین نسب ظاهری آن حضرت که پدر بر پدر از بزرگان بوده‌اند شده باشد. هر چند که علو مقام و رفعت مرتبت جنابش می‌نیازد از ذکر حسب و نسب خانوادگی او می‌باشد. نظامی علیه‌الرحمه در این موضوع چه خوش سروده است:

از هنر خویش گشا سینه را	مایه مکن نسبت دیرینه را
زنده بمرده مشو ای ناتمام	زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده ملاف ای جوان	گر نه سگی، چون خوشی از استخوان

### ایام طفولیت و تحصیلات ابتدائی

شب سه‌شنبه ۲۸ جمادی‌الاولی سنه ۱۲۵۱ هجری شمس است که در اواخر آن یکی از مفاخر ایران در یدخت گناباد از کتم



عدم بعرضه وجود قدم میگذارد. در این شب طالع ایران کهن از خواب گران بیدار می شود و از افق آسمان حکمت و عرفان این سرزمین تاریخی، ستاره رخشانی طلوع مینماید و بنور نیر خود



جهان معنی و دنیای روحانیت را روشن و نوید روح بخش میدهد. آری در این شب سر حلقه عرفاء قرن سیزدهم هجری، مرحوم حاج ملا سلطانعلی بوجود می آید و تا سن سه سالگی در حجر تربیت پدر و مادر زیست مینماید، ولی در این موقع پدر آن مرحوم

مفقود و ناپدید گردیده در تحت سرپرستی برادر بزرگ خود قرار میگیرد. حضرتش از همان ایام طفولیت و صباوت بر عموم اطفال و اقران خود امتیاز داشته و با اطفال هم سن خویش چندان معاشرتی نمیفرموده و بطریق وقار و ادب و سنگینی رفتار میکرده. عقل و ذکاوت، هوش و فطانت، وقار و رزانتش مورد تعجب عموم بوده. در پنج سالگی بمکتبش میسپارند و در فاصله چند ماهی خط خوان و صاحب سواد فارسی می شود. ولی بسبب حوادث روزگار تغییر در حال و مال آنها روی داده جناب ملا محمد علی برادر بزرگتر او گرفتار عیالندی و پریشانی می شود و بدین جهت حضرتش مجبور بترك تحصیل و مکتب میگردد و تا چند سالی به اشتغالات دنیوی گرفتار و بامر برادر خویش در پی کله و بار و زراع و عقار و بلکه گاهی در عقب نظم و نسق و چرای گوسفندان می رود و در طی این مدت بکلی از تحصیل کمالات انسانیه باز می ماند. بالاخره در سن هفده سالگی روزی بمدرسه یکی از قصبات گذارش می افتد و شور تحصیل در مغزش جوش زده همانجا متوقف و مشغول کسب کمال می شود و در اندک زمانی عربیت را از حیث صرف و نحو بکمال میرساند، بحدی که کتاب مشکل و مهم مغنی را در مدت چهل روز ملکه مینماید و سپس معانی و بیان و منطق را تکمیل میکند بقسمی که حواشی معتبری موسوم به «تذهیب التهذیب» بر کتاب «تهذیب المنطق» می نویسد.

### دوره تحصیلات عالی

در این وقت برای تحصیل علوم عالیه با کثر بلاد مسافرت میکند و من جمله برای تحصیل فقه و اصول چندی بعقبات عالیات می رود و باندک زمانی در علوم فقه و اصول و تفسیر و حدیث و

رجال و غیر ذلک از همکنان گوی سبقت می‌رباید. در مراجعت از عتبات به طهران می‌رود. طلاب، اساتید و مدرسین خود را وا گذاشته بدور آن جناب گرد می‌آیند، ولی طولی نمیکشد که در اثر اقدامات سوء حساد از آنجا مجبوراً حرکت و بطرف خراسان بار سفر می‌بندد. در تمام این مسافرتها و در مدت توقف در سبزوار باقل مایقن معیشت می‌فرماید و در شهر اخیر نزد فیلسوف شهر مرحوم حاج ملا هادی سبزواری بتحصیل و تکمیل علم حکمت اشتغال می‌پورزد و با آنکه کلیه تلامذه مرحوم حاجی مردمانی بزرگ و دانشمند و از نخبه‌های هر شهری بودند، حضرتش بر تمام آنها سبقت جسته و در حکمت مشائی و اشراقی یدی طولاً بهم می‌رساند و در همین مواقع بر «اسفار» حواشی معتبری می‌نویسد. خلاصه در طی این مسافرتها متدرجاً و طرداً للباب علوم مختلفه حکمت الهی و طبیعی، علم اخلاق، علم قیاس، هندسه، هیئت، طب، تاریخ، عروض و ضبط اشعار عربی و فارسی و حتی علوم غریبه و اسطرلاب را بحد کمال می‌رساند بطوری که در عصر خود در هیچ علمی و فنی بر احدی زیر دستی نداشته است. (نا تمام)

## تفکر

### جبر و تفویض

یک ورق از دفتر یادداشت — برلین، ژون ۱۹۲۶

بقلم فاضل محترم آقای رضا زاده شفق

زندگی صنعتی است و انسان صنعتکار. هر کسی بمرتبه لیاقت خود می‌تواند در صحنه عالم نمایش دهد. باید کوشید «رول»ی را